

« نامه ماهانه ادبی ، علمی ، تاریخی ، اجتماعی »

# اکنان المعنا

شماره - نهم

دی ماه - ۱۳۳۶

دوره - سی و ششم

شماره - ۱۰

تأسیس بهمن ماه - ۱۳۹۸ شمسی

( مؤسس : استاد سخن : مرحوم وحید دستگردی )

( صاحب امتیاز و نگارنده : محمود وحید زاده دستگردی - نسیم )

سید محمد - محیط طباطبائی

بقیه از شماره قبل

## جدال مدعی با سعدی

نقد تعرض آمیزی که نسبت به سعدی و اسلوب تحریر گلستان او بر زبان قلم آقای پورداد رفته خیلی دور از انصاف بلکه جسارت آمیز است .

اصولاً سعدی در این راهی که رفته مبتکر نبوده و پیش از او خواجه عبدالله انصاری در آثار متعدد خود آن را زمینه سازی کرده است . مقامات حمیدی نسبت به گلستان و آثار خواجه صورت مشکلاتی از همین زمینه را دارد . نثر موزون و مسجع در زبان فارسی دری سابقه استعمال قدیمی دارد . عبارتهای فارسی که از عصر ساسانی در آثار قدیم عربی به یادگار مانده غالباً حاکی از وجود نثر مسجع در آن عصر بوده است . پس وجود مسجع و وزن در نثر سعدی مسبوق به سابقه طولانی بوده است .

چنانکه برخی عقیده دارند ورود نثر مسجع و موزون فنی در زبان عربی هم تقلیدی بوده که نویسندگان ایرانی نژاد عربی نویس از آثار زبان بومی خود در زبان عربی کرده اند .

اما آنچه ازدشواری نثر مقدمه گلستان سعدی گفته اند ، کوئی دوچیز را در نظر نگرفته اند . یکی نثری که در آن زمان متداول بود . به مقدمه المعجم ومرصادالعباد و تاریخ جهانکشا بنگرید تا دریا بید زمان مقتضی چگونه نثری بوده است و سعدی نمیتوانسته از حکم درخواست زمان خود کاملاً سر بیچد بلکه پس از مقدمه ای نزدیک به زمینه متداول نثر زمان خود حکایاتی شیرین و شیوا و ساده و موزون و احیاناً مسجع ترتیب داده که هنوز پس از هفتصد و پنجاه سال کسی از عهده تألیف نظیر آن بر نیامده است و خواننده را علاوه بر اندیشه و معنی مفید لذت می بخشد .

آقای پوردادو خیال کرده اند که مردم شیراز زمان سعدی مانند شیرازیان امروز به زبان فارسی دری سخن میگفته اند و هر چه سعدی میگفته چون مفهوم همگنان بوده است پس سزاوار بوده که او هم ساده سخن براند .

اگر سعدی بقول برخی بلخی بود و در بلخ میزیست که مهد زبان دری بود و در آنجا گلستان می نوشت ، شاید این فکر بجا بود . ولی سعدی در شهری میزیسته که مردم از خود زبان مستقلی داشته اند (شیرازی) و به آن سخن میگفته اند و شعر میسروده اند . سعدی برای اینکه زبان اثر منشور خود را جانشین لهجه متداول محلی کند دست بدامن نثر موزون و مسجع زده که طبع را از شنیدن و گفتن آن حظی آید و لذتی زاید و حفظ و روایت آن هم سهل باشد .

سعدی با این عمل خود شالوده نثر ادبی زبان فارسی را بر اساس مطلوب جدیدی طرح کرد که بعدها در عهد صفویه و قاجاریه کمال یافت . امروز پایه نثر شیرین

نویسندگان پارسی زبان همانا اسلوب سخن سعدی است که بروفق مقتضیات عصری تحول پیدا کرده است .

آری ، این گلستان سعدی بود که سراسر کشورهای عثمانی از کنار دانوب تا سرچشمه نیل و قفقاز ، و قرم و تاتارستان و کاشغر و ختن و هندوستان و برمه را در طی ششصد سال در پیش پای زبان فارسی گشود و به کمک همین عیبی که آقای پورداد در آن می نگرند این همه پیرایه و جلوه در سراسر عالم بر زبان فارسی بست . اینک فرموده اند تدریس گلستان جز گمراه کردن ذهن جوانان هیچ نفعی ندارد، قضا را این سخن سابقه ای دراز دارد .

بیش از يك صد سال است که در آسیا بخصوص در هندوستان ، کشیشان عیسوی چوب را برداشته اند و سعدی و گلستان او را میکوبند و میکوبند سعدی اخلاق کودک فاسد میکند ، دروغگوئی را تشویق مینماید و چنین و چنان میکند . من همیشه در سبب این حمله و ستیزه جوئی کشیشان نسبت به سعدی و گلستان او نگران و حیران بودم . زیرا آنها در گفتار خود چون از آقای پورداد سیاستمدارتر بودند انگشت را روی نقطه اصلی نمی گذاشتند . بلکه در مثال فساد اخلاق به دروغ مصلحت انگیز اشاره میکردند . اما در مثالی که آقای پورداد برای ارائه زشتی گلستان آورده اند از شعر سعدی در گلستان که :

ای کریمی که از خزانه غیب

کبر و ترسا وظیفه خور داری

دوستان را کجا کنی محروم

تو که با دشمنان نظر داری

ناکهان بر من معلوم گشت کشیشان را همین بیت که ترسا یعنی نصرانی را در آن

دشمن خدا معرفی میکند برانگیخته بود . منتهی با شدت تأثیری که کلام شیخ در همه فارسی گوینان و فارسیخوانان جهان و از جمله هند داشت و هندوان پیش از مسلمانان شیفته سخن او بودند ، رعایت مصالح سیاسی و تبلیغاتی اقتضا میکرد که سعدی را از جای دیگری خراب کنند تا ضمناً اثر نامطلوب این بیت منظور هم از ذهن مردم هند برود و حاضر شوند قلاده اطاعت عیسویان مغرب را دوپست سال برگردن گیرند .

در صورتی که حقیقه سعدی در این سخن خود ابدأ نظری به گبر و ترسای پیش از اسلام نداشته است . زیرا تکلیف گبر و ترسا و یهود پیش از اسلام در قرآن مجید روشن شده است .

پس برای تشخیص سبب این سخن باید به محیط زندگانی مردم در عصر سعدی نگریست .

سعدی در زمانی زندگانی می کرده که ترسایان بلاد فرنگ در سراسر ممالک اسلامی فتنه ها برپا کرده بودند . از یکطرف سواحل شام را سالها بود به باد قتل و غارت داده بودند و از طرف دیگر با جلب مغول بایران خلافت عباسی را که مورد علاقه سعدی مسلمان شافعی بود از میان برداشته بودند . بنا براین سعدی نسبت به ترسایان بایستی بنا بحکم تعصب دینی خود در آن روز بدبین باشد و آنان را دشمن خدا و رسول و مسلمان بشناسد .

اما قضاوت او درباره گبر آن عصر مسلم است که این حکم شامل مجوسی که در قرآن کریم نام برده شده نمیشود و بایست در مقتضیات زمان سعدی قدری دقیقتر شد و ریشه آنرا یافت . پارس تنها ناحیه ای از ایران محسوب میشد که در آنجا تا دوره مغول عده زیادی از زردشتیان با مسلمانان میزیستند و کمتر شهروده و روستائی

در فارس وجود داشت که در آن گروهی از زردشتیان بسر نمیبردند .  
جمع کثیری از این زردشتیان روی جهات مختلفی قبول اسلام کرده بودند و  
در میان آنها با کسانی از هموطنان خود که هنوز بر عقیده قدیمی خود پایدار بودند  
اختلاف منفعت و مصلحت و نظر تولید شده بود . (در فردوس المرشدیه میتوان شواهدی  
از این مقوله بدست آورد .)

متأسفانه جزئیات مربوط به تاریخ عهد سعدی و پارس برای ما روشن نیست .  
شاید در شیراز و کازرون که با سعدی ارتباط خاصی داشته است کشمکش‌هایی در آن  
روز میان مسلمانان و زردشتیان وجود داشته و ایلغار مقل در آن عصر به تشدید این  
ستیزه‌های دیرینه کمک کرده بود که برای ما معلوم نیست . همانطور که در عصر  
هجوم افغانه نیز چنین اتفاقی رخ داد و زردشتیان به عنصر افغانی تازه وارد دست دوستی  
و همکاری دادند و نتیجه آن برای هر دو طرف سرانجام خوب از کار در نیامد .



سعدی مسلم است که مانند هر مسلمان همزمان خود ، مسلمانان را دوست خدا  
و غیر از آنها را بیگانه از خدا می‌شناخت . همانطور که هر ترسائی هم هر مسلمانى و هر  
زردشتى و یهودى را در آن روز دشمن خدا میدانست و به قتل میرسانید . زردشتیان  
نیز برای مردم «جدا از دین» ارزش صلاح و ایمانى قابل نبودند . بنا بر این هر يك از  
این بیروان سهدین که میخواستند از بیروان دین دیگری یاد کنند ایشان را دشمن خدا  
می‌شناختند و می‌گفتند .

برای وجود این عبارت که با مقتضیات اجتماعى امروز چندان موافقت پیدا نمیکند  
نمیتوان منکر ارزش فوق‌العاده گلستان و حرمت جانب سعدی شد .

مگر ای‌تالیات‌ها آن عبارات موهن دانه را از بهشت و دوزخ او بر میدارند یا

اینکه بمناسبت بی ادبی به ساحت پیامبر اسلام دانه را طرد می کنند؟ کسی از کتاب سعدی و حافظ و مولوی و سنائی امروز درس دین و عقیده مذهبی نمیگیرد. بلکه برای بخاطر سپردن نمونه های بدیع شعر و نثر پارسی قدیم که بتواند سرمشق پارسی نویسی جدید شود آنها را درس میدهند.

تصور میکنم افزودن يك توضیح راجع به مفهوم کبر و ترسا در پای ورقه گلستان مشکل آقای پورداد را حل بکنند و در این حکمی که راجع به سعدی و گلستان او فرموده اند تجدید نظر قائل شوند.



آنچه که راجع به مأخذ زبان فارسی فرموده اند محتاج به يك متمم اساسی است و آن لزوم معرفت بوجود اختلاف اساسی در میان ساختمان الفاظ فارسی دری با پهلوی و پارسی هخامنشی است. در صورتی که بخواهیم لفظی را از زبانی بزبان دیگری ببریم باید به اختلاف مورد، تصرف لازم را در شکل صرفی کلامه کرد تا هم آهنگ و قابل استعمال در فارسی دری شود.

مثلا همان ریشتر و ارتیشتر پهلوی است که در فارسی دری بصورت لشکر در آمده است. حال بار دیگر يك تکه از لفظی کهن را برداشتن و به زبان دیگر ری و صلح کردن، زبان را از جلوه و فصاحت میافکند. با وجود این، تغییر الفاظ پهلوی کتابی یا لهجه های متداول و مشتق از پهلوی، به فارسی دری کاردشواری نیست، منتهی با تصرف در ساختمان لفظ، ولی انتقال از اوستائی به سانسکریت و برعکس خیلی آسانتر از نقل آنها به زبان فارسی است. زیرا این زبانی که امروز بطور قراردادی آنرا اوستائی میخوانیم، در عهد اردشیر و شاپور هم مفهوم مردم پارس و سایر ایالات غربی ایران نبود و نیازمند به تفسیر و ترجمه به زبان دیگری بوده است. در این صورت

زبانی که دو هزار سال قبل هم مفهوم مردم کشور ما نبوده و تنها برای کسانی که سانسکریت می‌دانسته‌اند قابل استفاده بوده ، چطور ممکن است الفاظ آن را با زبانهای دری و پهلوی مفهوم و متداول در ایران بريك منوال به حساب آورد و درهم آمیخت ؟

اینکه آقای پورداد فرموده‌اند : « اگر سانسکریت نبود ما گاتها و اوستا را نمی‌فهمیدیم ، » صحیح است زیرا به عقیده من که مبتنی بر شواهد و قرائن است زبان گاتها چیزی جز همان زبان سانسکریت نیست که در نتیجه انتقال متونی از آن به ایران در عهد بابك و اردشیر و تلفظ کلمات آنها به لهجه ایرانی ، صورت فارسی بخود گرفته است .

یعنی همانطور که ما امروز در خواندن قرآن کریم و نماز الفاظ عربی را با لهجه و مخارج فارسی ادا میکنیم، در زمان اردشیر بابكان که نیاكاش از هند بایران باز آمده و این سخنان سانسکریت را به ارمنان آورده بودند ، موبدان ایرانی آنها را به مخرج فارسی ادا میکردند. ولی همانطور که امروز فارسی زبانان معنی و الفاظ قرآن را نمی‌فهمند و به ترجمه و تفسیر نیاز دارند، ایرانیان عهد اردشیر هم از دریافت مفهوم آیات اوستائی سانسکریت بنیاد عاجز بودند و ناگزیر دست به دامن تفسیر و ترجمه به زبان پهلوی و فارسی میزدند و زند و پازند می‌پرداختند . بنابراین گمان میکنم زبان اوستائی به رشد و تکامل زبان سانسکریت و زبان های متداول هند بتواند بیش از توسعه و تکمیل پارسی دری یا پهلوی کمک کند .

با وجود این ممکن است با تصرف در الفاظ سانسکریت و اوستائی و همانند آنها از یونانی و لاتینی هم الفاظی از این اوستائی و زبانهای دیگر را به صورت مقبول و سازگار با فارسی در آورد چنانکه الفاظ ترياك یونانی و دینار لاتینی و شش آشوری و شبه عربی را جز زبان شناسان کسی توجه بدین ندارد که فارسی اصیل نیستند .

**خان بابا - طباطبائی نائینی**

ترجمه از لئو فرانسز نوشته پول کودرک

**سیری در عوالم ناپیدا**

کمند واژگون پرستاره از کهن‌ترین روزگار نگاه بشر را بخود جلب کرده و وی را در اندیشه‌های دور و دراز وتلخ و شیرین افکننده و قادرش ساخته است که از روی حرکات ستارگان درخشان برخی از حوادث آینده را پیش‌گوئی کند و بیشتر از این حوادث پیش‌بینی شده و در موقع معین عیناً بوقوع پیوندد .

به‌مین جهت ستاره‌شناسی در بین سایر دانش‌های آدمی خیلی زود اهمیت بسزائی پیدا کرد و منزلت گرانی بدست آورد .

امتیاز بزرگ و فرق آشکار پیش‌گوئی‌های علم نجوم از پیش‌بینی‌های غیب‌گویان در این بود که هم حوادث پیش‌گوئی شده عیناً بوقوع می‌پیوست و هم طریقه آن کاملاً علمی و مطابق حساب‌های ریاضی بود در صورتیکه از دیگران هم درست در نمی‌آمد و هم در افتاهائی از اسرار و عملیات هر موزی پوشیده و پنهان بود .

از یکقرن پیش تا کنون در نتیجه پیشرفت‌های محسوس کوکب‌شناسی . غیب‌گوئی‌های نجومی خیلی دقیقتر و بهتر از پیش شده و قدرت هوش و فکر آدمی بجائی رسیده که صرفاً با حساب و کاغذ و مداد ستاره‌های نادیده‌ای را کشف و جای مشخص و معین آنها را در آسمان بدون اینکه آنها را دیده و مشاهده کرده باشد بدرستی تعیین می‌کند .

**کشف نیپتون**

نخستین سیاره‌ای که در کنج اطاق کار دانشمند بزرگ « لووریه » در اثر



حسابهای دقیق این متفکر ارمنند در سپتامبر ۱۸۴۶ کشف شد. نپتون بود که پس از مدتی در همان محل پیش‌بینی شده در آسمان برؤیت رسید و باعث حیرت دانشمندان گردید.

در آغاز قرن اخیر مدت بیست سال ستاره شناسان در تعقیب حرکات سیاره «اورانوس» که در ۱۳ مارس ۱۷۸۱ ناگهان در میدان دید تلسکوپ «ویلیام هرشل» وارد و کشف شد بودند و این سیاره را آخرین سیاره منظومه شمسی میدانستند تا اینکه حسابهای دقیق «لووریه» سیاره دیگری به خانواده شمسی افزود و نپتون را به نقشه آسمان.

### کشف پلوتن

همان عواملی که باعث کشف سیاره نپتون شد موجب شد که دانشمندان در صدد فهم علت اختلاف حرکات این سیاره اخیر برآیند، تا اینکه در ۱۹۰۵ «پرسیوال لول» با حسابهای خود که در سال ۱۹۱۴ منتشر شد بوجود سیاره دیگری پس از نپتون پی برد که بالاخره در سال ۱۹۳۰ با مشاهدات تلسکوپیی محل آن در آسمان کشف و بنام (پلوتن) موسوم گشت.

### ستاره‌های ناشناس:

باحسابهای هوشمندانه بالا فقط دو سیاره تازه کشف شد ولی طول نکشید که در همان عصر دانشمندان از روی حرکات مارییچی «سیریوس» به ستاره بسیار کوچکی در نزدیکی آن پی بردند و با حساب آنرا کشف کردند و بالاخره در سال ۱۸۶۱ با بزرگترین تلسکوپ آن عصر رفیق «سیریوس» را که درجه نورانش یازده هزار بار کمتر از خود سیریوس است در آسمان و در همانجائی که حساب و پیش‌گوئی شده بود

مشاهده کردند .

همچنین باز از روی حساب حرکات ستاره بزرگ دیگری موسوم به «پروسیون» پی بردند که باید ستاره دیگری در نزدیکی آن باشد که در حرکات عادی آن تصرف کند و بالاخره در سال ۱۸۹۵ این ستاره را در جای مشخص شده اش در آسمان رؤیت کردند . بتازگی هم نظر، به حرکات تموجی دو ستاره بسیار کوچک بنام «برنارد» و «لالاند» متوجه شده اند که هر یک از اینها دارای رفیق کردن کلفتی است که در آنها تأثیری میکند و حرکات عادی آنها را تغییر میدهد .

از این کشفیات اینطور نتیجه گرفته میشود که پنج ستاره نزدیک به خورشید ما همه جفت و یا دسته اند و منفرد و تک نیستند .

کشفیات اخیر بما فهمانده که ستاره های جفت «۶۱ سینی» و «۷۰ افیکوس» دارای رفیق ثالثی هستند که در حرکات آنها تأثیر میکند و حجمش هم بیش از یکصدم خورشید ما نیست .

چون نمیتوان تصور کرد که این رفیق سومی بخودی خود دارای نور و حرارت باشد بنا بر این نمیتوان نام ستاره بآن داد .

بلکه ممکن است سیاره بزرگی بقطر ۱۵ برابر سیاره مشتری باشد که در منظومه های دیگر جهان مشغول سیر باشد و این منظومه ها نظیر خانواده شمسی ما دارای سیارات متعدد و مختلف باشند .

از طرف دیگر نظریات تازه در باب ساختمان مادی عناصر برای جرم اجسام جامد حد اعلائی قائل است که اگر از آن حد تجاوز کند ماده از شکل جمادی خارج میشود و در نتیجه فشار مرکزی شکل جمادی خود را از دست میدهد و بشکل خاصی که نام علمیش «بی نام» است درمی آید .

ولی باید دانست که تنها انحراف حرکات کواکب موجب کشف ستاره‌های دیگر نیست بلکه وقتی ستاره تاریکی بدور ستاره درخشانی می‌گردد و باعث خسوف و کسوف آن می‌شود وجود آن ستاره تاریک برای ما محقق می‌شود چنانکه تا کنون بیش از هزار نوع از این کواکب را شناخته‌ایم که مشهورترین آنها «آلگل» است .

### دوجهان نامرئی

آنچه در بالا گفته شد راجع به کواکب نزدیک بما بود که به دیدما می‌آیند ولی بکشفیات علوم نجوم که در عرض این بیست سال اخیر محیط جهان ما را خیلی عقب برده و قطر آنرا بی اندازه بزرگتر گردانده و وارد عواملی شده که از بس دورند نور آنها دست کم مدت «۲۵۰» میلیون سال در راهست تا بما برسد و چشم ما را متأثر کند . در این فاصله موخس موجودات فلکی بشکل ستارگان درخشان و چشمک زنان بنظر نمی‌رسند بلکه مانند توده‌های ابری و بخاری شکل جلوه میکنند که هر کدام عاملی جدا گانه تشکیل میدهند و با فواصل باور نکردنی حسرت انگیزی از هم دورند . با حسابهای دقیق معلوم شده که این عوالم مستقل و مشخص هر اندازه از ما دورتر باشند سریعتر حرکت دارند و تندتر از ما می‌گریزند بطوریکه در فاصله «۲۵۰» میلیون سالی سرعت حرکت آنها نایه‌ای ۴۲ هزار کیلو متر و در دوری دو میلیارد سالی سرعتشان بیش از حرکت نور یعنی زیادتر از سیصد هزار کیلو متر در هر ثانیه است . بنابر این هرگز نور آنها «چهرسد به عوالمی که از آنها هم دورترند» بما نمی‌رسد و چشم خاکیان از پیامهای نوریشان روشن نمیشود .

پس فضای ما محدود میشود و آنچه باصطلاح آنطرف تر است هرگز بدید و رؤیت ما نمی‌آید .

در نتیجه وظیفه اخترشناسی است که هر قدر بیشتر و زودتر بتواند عوالم دور

دست و واقع در محیط ما را مشاهده کند و الازودی با سرعت مدهششان از خط سر حدی مرئی مامیگذرند و وارد جهان نامرئی و تاریک میشوند .  
خوشبختانه پیشرفت شگرف علم بجائی ، رسیده که برای شناسائی موجودات نامرئی احتیاج به نور و چشم ندارد ، چون نور یگانه پلی نیست که عوالم را باهم مربوط میکند بلکه غیر از نور عوامل دیگری نیز وجود دارد که موجودات ناپیدا را برای ما هویدامیسازد و جزئی از آن در طی این مقال شرح داده شد که چگونه ستاره و سیاره های نامرئی کشف شدند .

جاذبه عمومی جهانی قادر است وجود و تأثیر موجود ناپیدائی را بماشناساند و عوالم کاملاً مجهولی را برای ما معلوم گرداند .  
همچنانکه فکر بشری توانسته است نه تنها دنیاهای مرموز و پنهانی را کشف کند بلکه آنها را شمرده حجم و جرم آنها را حساب کرده و وزنشان را معین ساخته و خلاصه از روی تأثیر مشخص و معلوم آنها روی عوالم مرئی و کهکشانیهای دیده شده بقدرت و نیروی مدهش آنها پی برده است .

#### تشبیه

تلمیذ بی ارادت عاشق بی زر است و رونده بی معرفت مرغ بی پر و  
عالم بی عمل درخت بی بر و زاهد بی عمل خانه بی در .  
(سعدی)



استاد سخن : وحید دستگردی

## دو قطعه شیوا

ای پسر درنیوش بند پدر	صرف کن در هنر جوانی را
تا بدوران تلخی پیری	بجشی شهد زندگانی را
به غنیمت شمر توانائی	یاد کن روز ناتوانی را
روز کار گذشته نتوان جست	میتوان جست لعل کانی را
هر که ناکام شد ز علم و هنر	نشگرد روی کامرانی را
ورهنریافت گرچه خسرو نیست	یافته گنج شایگانی را

☆☆☆

چشم خوبی گراز جهان داری	تخم زشتی بیاغ دهر مکار
نشیندی که بهر دشمن ریخت	زهر در کاسه مرد دُون هنجار
پسرش خورد و مرد گفت پدر	زشتی آورد تخم زشتی بار
چاه کنندن براه خلق نخست	چاه کن را کند بچاه دوچار
خواری مردم ای عزیزمجوی	خویشتن را اگر نخواهی خوار



## چند حادثه تاریخی

### معامله عجیب

بومیان سرخ پوست آمریکا در سال ۱۶۲۶ میلادی مقارن اواخر دوره شاه عباس کبیر جزیره (سن ماستن) را به ۲۴ دلار بهلندیها فروختند بجای این جزیره پارچه سرخ رنگ و زر و زیور ابله فریبی گرفتند این جزیره امروز دومیلیون سکنه دارد بزرگترین مرکز صنایع دنیاست . درازترین خیابان روی زمین از آن میگذرد ، این معامله شگفت آوری است که مثنی ابله سرخ پوست ۸۰ میلیون مترمربع را به ۲۴ دلار بسفید پوستها فروختند .

### معامله ای از این عجیب تر

عجب تر از این معامله يك قرن و نیم بعد از آن انگلیس معروف بعقل و تدبیر و سیاست برای قدرت نمائی تمام آمریکا یعنی مملکتی را پنج برابر ایران و ۶۰ برابر انگلیس را بهیچ فروخت و در بازار دنیا چنین معامله ای با این وسعت و ثروت و با این قیمت فروخته نشده ، این معامله عجیب در اواخر سلطنت کریمخان زند اتفاق افتاد .



از کسانی که در آمریکا برضد استعمار انگلیس بشورش برخاسته بودند جمعی کینه ورزی با انگلیس را بجائی رساندند که پس از فتح میخواستند زبان عبری یا یونانی قدیم را در آمریکا جانشین زبان انگلیسی کنند البته اینها مردمان نادانی مثل

مشتی از هموطنان ساده لوح علم فروش پیدانش ما این حقیقت را نمیدانستند و غافل بودند که زبان پارچه نیست و تغییر عقیده و ملیت و حتی دین و مذهب هزار بار از تغییر زبان آسان تر است ، آمریکا استقلال یافت اما زبان شکسپیر در آمریکا پابرجا ماند و این مایه تسلی خاطر انگلیس است که میگوید اگر آمریکا آزاد شد آمریکائی از قید و زبان من آزاد نشده و تا عمر دارد باید بزبان من حرف بزند ، فکر کند و بنویسد .



شهر نیویورک که در تجمّل بهشت شداد میماند هفت میلیون سکنه دارد از این جمله دو میلیون جهودند و باقی هردسته از نژادی و قومی و مملکتی دیگر در این شهر دویست روزنامه بزبانی غیر از زبان انگلیسی چاپ میشود .

آمریکا مملکت بزرگیست ، توانگر است متمول است ولی با اینهمه جوان است و نامجرب ، نشان بدهید بزرگترین شاعر و فیلسوفش کیست و هنرمندش چه نام دارد . پنجاه سال دیگر باید براین مملکت بگذرد تا ملتی بوجود آید یکدل یک فکر یک زبان مانند ملت انگلیس و آلمان ، تنوع نژاد ، دین ، مذهب اختلاف درجه عمران و آبادی و تمدن نقاط گوناگون آمریکا صد بار بیشتر از آن است که بتصور ما بیاید آمریکا از مشکلترین امتحانی که در پیش دارد هنوز نگذشته است در سراسر تاریخش یک شکست نیست و بهمین علت است که باید با عظمت معنویش بسا تردید و احتیاط سخن گفت ، محک درجه بزرگی ملل عالم غیر از شکست چیست ، روزگار فقط بمصیبت و شکست و بلا اشخاص و ملل را میآزماید .

### ملت های بزرگ

ملت بزرگ آن است که چون ملت ایران بر شکستها غالب آید و در کشاکش

حوادث دهر فکر و ذوق و صبر و شکیبا و امید بقای خود را از دست ندهد . بماند تا بتواند بدشمن و مدعی بگوید من آنم که شکست را مغلوب کرده‌ام چرا که هنوز زنده‌ام و فکرم را بزبان و قلم در می‌آورم و استقلال ملی و فکری دارم .



ایرانی باید بحکم عقل و تدبیر اول فارسی بیاموزد و ایران را بشناسد و بعدها بتمدن فرنگی آشنا شود و آنرا بگیرد تا گرفتارش نشود . مثل فرانسوی خواستن توانستن است ، ولی کلیت ندارد هرخواستن توانستن نیست آدم گاهی میخواهد از کسی از حادثه‌ای بگیرد ولی نمیتواند .

### راز بقاء ملل زبان مادری آنهاست

از گفته یکی از دانشمندان ایرانی مقیم اروپاست ، لشکر اسکندر ، حمله عرب ، ترک‌تاز مغول ، سربازیونانی و روم ، فتنه و فساد اتریکهای روس و انگلیس ایران را از میان نبرد ولی این بیعلاقگی بفارسی و زبان مادری اگر ریشه پیدا کند ایران را محو و نابود خواهد کرد .

### ایران چه ترکیبی است

ایران بنظر من مرکب است از زمان و مکان موجودی است زنده که جان و تن دارد خاک ایران تن است و جمیع افکار و عقاید و ادیان و مذاهب وابسته و تمامی آثار علم و ادب و هنر ایرانی از ابتدا و تا امروز و تا هر وقت که ملت ایران زنده باشد بمنزله جان ملت ایران است . دو هزار و پانصد سال است که این رابطه میان جان و تن محفوظ مانده گاهی سست و گاهی محکم اما رشته و پیوند هرگز



پاره نشده .

بزرگترین ، چیزی که ایران بوجود آورده زبان فارسی است که جلوه گاه فکر و ذوق ملت ایران است و از هیچ زبانی کمتر نیست ، هر که آنرا بازیچه بکرد و یا برای خود نمائی تظاهر بابتکار زبان و خط فارسی کنونی که نسل گذشته و حاضر و بلکه نسل آینده باین خط و زبان سواد پیدا کرده و از مرحله جهل بمرتبہ دانشمندی رسیده ، در اساسش خلل بیندازد یا خیلی جاهل و غافل است یا خائن .  
در این عالم قدر و قیمت انسان بفکر اوست و آئینه تمام نمای فکر انسان جز زبان چیزی نیست .

**نکته ای که باید بدانید ، انگلیس و آمریکا را بشناسید .  
توجه باین چند سطر خاتمه این مقاله بنمائید .**

هر کس بانگلیس و آمریکا می رود باید این نکته را بداند که در هر جای دیگر توجه تان است که مردم چه میگویند ، چه میپرسند ، چه میکنند ولی در انگلیس باید دید که آنچه نباید گفت و نباید پرسید و نباید کرد کدام است و این کاریست سخت که دقت و نکته سنجی و تجربه و فرصت میخواهد .

هروقت از انگلیس و آمریکا سخن بمیان آمد باید این نکته را بخاطر داشت که آمریکا دختر دولتمند انگلیس است و هرگز مادر خود را فراموش نخواهد کرد . این دختر در آمریکا شوهر کرده و گاهی هم با مادر خود چون و چرا میکند با اینهمه بزبان مادر خود حرف میزند این همزبانی انگلیس و آمریکا موضوعی است بسیار مهم زیرا در کار سیاست مشکل امروز انگلیس را حل کرده ، انگلیس غیر از آنچه بصلاح آمریکا و انگلیس هر دو باشد هرگز چیزی بزبان و قلم نخواهد آورد آمریکا هر چه بگوید خواه با مشورت انگلیس و خواه بی مشورت انگلیس همه را تصدیق

خواهد کرد و خواهد گفت که من در تمام این موضوعها با آمریکا هم زبانم و دروغ نگفته است .

از ملل بزرگ و زنده یکی هم ملت ایران است

ملتی که با یونانی و رومی و عرب و مغول و روسی و انگلیسی جنگید و هنوز پا برجاست و ملتی که اینهمه بلا ببیند و در کشاکش حوادث روزگار زبان و استقلال و فکر و اصول اخلاق و آداب و رسوم خود را نگهدارد بدون تردید چنین ملتی دارای قوه بقاست زنده و بزرگ خواهد بود .

#### اندرز

سخن در میان دو دشمن آنچنان گوی که اگر دوست گردند  
شرمنده نشوی . رحم کردن بر بدان ستم است به نیکان و عفو کردن از  
ظالمان جور است بر مظلومان .

(سعدی)

عبدالرفیع - حقیقت (رفیع)

## نهضت‌های ملی ایران

(۳۲)

### جاویدان پسر شهرک

جاویدان استاد و پیشوای بابک که نام پدرش را به اختلاف سهل و شهرک و شهرک نوشته‌اند پیشوای خرم دینان پیش از ظهور بابک بوده است و ضبط درست نام پدرش گویا شهرک بوده باشد و شهرک و سهل هر دو تحریفی از کلمه شهرک فارسی است که گویا کاتبان و ناسخان کتابها بخطا رفته‌اند (۱) ابن‌واضح یعقوبی در کتاب البلدان می‌نویسد: مردم شهرهای آذربایجان مخلوطی هستند از عجم آذری و جاویدانیه که مردم شهر بند باشند که بابک در آنجا بود، طبری در وقایع سال ۲۰۱ می‌نویسد: (در این سال بابک خرمی برکیش جاویدانیه بیرون آمد و ایشان بیرون جاویدان بن سهل خداوند بند بودند و دعوی کرد که روان جاویدان در او دمیده شده و فتنه آغاز کرد).

### بابک خرم دین

در باره پدر و مادر و همچنین دوران کودکی بابک خرم دین قهرمان معروف ملی ایران در آغاز قرن سوم هجری بدرستی نمیتوان تحقیق کرد زیرا عموم مورخان که داستان بابک را نوشته‌اند مسلمان بوده‌اند و مطالبی که در منابع موجود آورده‌اند غرض آلود و افسانه آمیز است بهین جهت بسیار دشوار خواهد بود که بتوان سیمای

واقعی اورا ازورای غبار افسانه های مفرضانه و دور ازحقیقت آشکار ساخت تاریخ - نویسان مسلمان کوشیده‌اند خاطره جاویدان این قهرمان ملی را تیره و تباہ کنند و از تعصب سعی کرده‌اند سیمای اورا زشت و ناپسند جلوه دهند نهضت بابک ظاهراً دربین عامه طرفدارانی داشت اما مورد علاقه دهقانان و بزرگان نبود و چون وی درصدد احیاء عقاید مزدکی بود ناچار مسلمانان نیز نمی توانستند آنرا تحمل کنند افسانه هائی که درباب او جعل کرده اند بخوبی نشان میدهد که با غرض و نیت خاصی سعی داشته اند نام بابک را آلوده نمایند بدینگونه قسمتهای مهم تاریخ بابک وخرم‌دینان درظلمت ابهام فرورفته است - با این وصف درباره تبار و نژاد بابک نیز دربین تاریخ نویسان مسلمان اختلاف است دینوری مولف - اخبار الطوال اورا از فرزندان مطهر دخترزاده ابومسلم بشمار آورده است .

ابن ندیم مؤلف کتاب الفهرست که ظاهراً مطالب او مأخذ بیشتر نویسندگان دراینمورد قرار گرفته است ازقول واقد بن عمرو تمیمی که اخبار بابک را جمع کرده مینویسد : ( پدر بابک از مردم مداین است و کارش روغن فروشی بوده « و بمرز آذربایجان آمد و در دهکده بلال آباد از بلوک میمه اقامت نمود و کوزه روغن را بدوش می کشید ، در آن دهستان دوره گردی میکرد و بزنی که از یک چشم کور بود و مادر بابک است عاشقه میوزید و مدتها باوی عمل ناشایست انجام میداد و در اثنائیکه هر دو بگوشه دور افتاده‌ای از آن دهکده میان بیشه بشراب خوارگی مشغول بودند چند نفر از زنان آن دهکده برای برداشتن آب از چشمه که در آن بیشه بود آمده و صدائی به آهنگ نبطیان شنیده و بان سوی رفته و بر آنان هجوم آورده « و آن بنده خدا پابفرار گذاشت و آنها از موی سرما در بابک گرفته و او را به دهکده آورده و آبرویش را بردند ) ( ۱ ) .

نام این روغن فروش در آن فهرست ذکر نشده است اما سمعانی نام پدر بابک را مرداس نوشته است (۱) - نکته‌ئی که در روایت الفهرست جلب توجه می‌کند اصرار است که برای رسوا کردن بابک بکار برده‌اند پدر او را ( روغن فروشی از اهل مداین که نبطی هم بوده است ) و مادرش را ( زن يك چشم بد کاره ) معرفی کرده اند و بقول دکتر زرین کوب محقق معاصر انتخاب نام مرداس برای پدر بابک که ظاهراً ازدوجزء فارسی (مرد) و (اس) آمده است و بمعنی مردم خوار است مناسب‌ترین نامی است که دشمنان بابک توانسته اند برای او بیابند چنانکه پدر ضحاک را نیز بعضی مرداس خوانده اند (۲) .

ابن ندیم از قول واقد بن عمرو تمیمی گرد آورنده اخبار بابک نوشته است : (پس از این ماجرا روغن فروش نزد پدر آن دختر رفته و خواستگاری از دخترش نموده و پدر به ازدواجشان رضایت داد و بابک از این زن بدنیآ آمد سپس در یکی از مسافرت - هایش بکوه سبلان شخصی که دنباله گیری از او داشت زخمی بوی زده و همان زخم سبب قتل او پس از مدت کمی گردید و مادر بابک برای دایگی و شیردادن به بچه ها بیخانه ها میرفت و دست مزدی میگرفت تا آنکه بابک ده ساله شد «گویند روزی که به جستجوی بابک بیرون آمده بود چون بابک برای گروهی از مردم گاوچرانی می - کرد او را برهنه در زیر درختی خوابیده یافت و دید زیر هر موئی از موهای سینه و سرش خون نمایان است و بابک از خواب جسته و بر پا خاست ، در این حال دیگر اثری از آن خون در وی ندیده دو گفته است من از اینجا دانستم که برای پسرم پیش آمدهای

۱ - مطهر بن طاهر مقدسی در کتاب البده و التاريخ ج ۶ ص ۱۱۴ نام پدر بابک

را عبدالله نوشته است .

۲ - دو قرن سکوت چاپ دوم صفحه ۲۳۰ .

بزرگی روی خراهد داد (۱) .

تعبیر این مطلب که زیر هر موئی از موهای سینه و سر بابک قطره‌خونی نمایان بوده است بر این است که دشمنان او خواسته‌اند خون خواری و خونریزی ذاتی او را مجسم کرده باشند .

نوشته اند که بابک در بلوک سراه یا سراه در نهاوند نزد شبل بن منقی ازدی بکار تیمار چهارپایانش - اشتغال داشت و طنبور را از نوکران او آموخت و سپس به تبریز رفت و دو سال در خدمت محمد بن رواد ازدی گذراند و در ۱۸ سالگی بنزد مادرش که در کوهستان بزدکی میکرد بر گشت مطهر بن طاهر مقدسی نوشته است (۲) در همین کوهستان گروهی از خرمیان بودند و ایشان را دو پیشوا بود یکی نامش جاویدان پسر سهرک و دیگری عمران یا ابو عمران این دو نفر بر سر ریاست و تسلط بر خرمیان ساکن کوهستان بزد همواره - با یکدیگر در جنگ و ستیز بودند « بر حسب اتفاق جاویدان در حین عبور از بلال آباد بابک را دید و چابکی او را پسندید ، بهمین جهت بابک را از مادرش بمزدوری گرفت و به اقامتگاه خود برد ، گویند زن جاویدان فریفته بابک شد و رازهای شوهرش را بر او کشاد و از خزانه‌ها و اندوخته‌هایش او را آگاه کرد » چندی نگذشت که میان جاویدان و عمران جنگ در گرفت در اثر زخمی که در این جنگ برداشته بود از جهان در گذشت زن جاویدان که دل در گرو بابک داشت همینکه جاویدان را مرده دید « به بابک گفت برای سر بلندی تو که بحق شایسته آن هستی فکری اندیشیده و آن اینست که فردا پیروان جاویدان را در یک جا جمع نموده و میگویم جاویدان قبل از اینکه جهان را بدرود گوید بمن گفت من امشب میمیرم و

۱ - الفهرست چاپ ابن سینا صفحه ۶۱۲ .

۲ - البدیه و التاریخ چاپ پاریس ج ۶ صفحه ۱۱۴ - ۱۱۲ .

روح از کالبد بیرون شود و به بدن بابک درآید و هم باز روح او گردد و او خود را و شمارا به چنان پایه بلند کنید که کسی بآن نرسد و پس از این هم نخواهد رسید و او مالک زمین گردد و سرکشان را از پای درآورد و آئین مزدک را برگرداند و ذلیلان شما را عزیز و افتادگان شما را سربلند سازد « بابک از این گفته به طمع افتاد و این پیش-آمد را بقال نیک گرفت و خود را برای آن آماده ساخت ، با این قرار صبح فردا زن جاویدان دعوی کرد که جاویدان بابک را به جانشینی خود برگزیده و روایتش دروی دمیده شده است یاران جاویدان به دور آن جمع شدند و گفتند چه شد که جاویدان ما را نخواست و به ما وصیتی نکرد ، زن جاویدان گفت در این کار مانعی نبود جز آنکه شما در خانه های پراکنده و متفرق بودید و اگر میخواست کسی را فرستد و شما را جمع کند خبرش منتشر میشد برای شما از شر عربان ایمنی نداشت از این جهت مرا عهده دار اجرای وصیت خود نمود که شمارا آگاه سازم تا آنرا پذیرفته و بهمانگونه عمل نمائید .

پس همه پیروان به فرمان بابک کردن نهادند و از او اطاعت کردند ، نوشته اند که زن جاویدان امر کرد گاوی آورده کشتند و پوستش را بر زمین پهن کردند و بر آن پوست ظرف بزرگی پر از شراب نهادند و نان را تکه تکه کرده و آماده ساختند سپس یکایک پیروان جاویدان را پیش خوانده و گفت پایت را روی این پوست بگذار و تکه نانی را بردار و در شراب فرو برده و آنرا خورده و بگو ایمان آوردم بتو ای روح بابک همچنانکه به روح جاویدان ایمان داشتم سپس دست بابک را بگیر و بر او کرنش نموده و آنرا بیوس و همه آن گروه یکایک این عمل را انجام دادند ، در همین هنگام طبق دستور زن جاویدان خوراک و شراب برای پذیرائی آماده شد و زن جاویدان بابک را با روی گشاده کنار خود نشانید پس از آنکه هر کدام سه جام شراب نوشیدند « آن زن

يك شاخه ريحان به بابك داد و با انجام اين كار ميانشان زناشوئی برقرار گرديد و به ازدواج هم درآمدند سپس همه بپایستاده و بهر دو كرنش نمودند و این نشانه رضایت آنان باین ازدواج بود (۱) .

بدینگونه بابك در سال ۲۰۰ هجری بنام آئین خرم دینان و برای ادامه نهضت جاویدان مزدکی بپا خاست بزودی پیروان او بسیار شدند و عده زیادی از کشاورزان و روستائیان بیاری او برخاستند .

در این سالها همانطوریکه گفته شد مأمون خلیفه سرگرم گرفتاریهای خود بود مسئله ولایت عهدی علی بن موسی الرضا و توطئه‌هایی که ایرانیان و مخصوصاً خاندان سهل بر ضد خلیفه تهیه کرده بودند او را مشغول کرده بود نارضائی عباسیان بغداد که ناچار مأمون را سرگرم میکرد فرصت مناسبی برای بابك بسود بدین جهت در کوهستانهای آذربایجان قدرت و قوتی بدست آورد که لشکر کشیهای پی در پی مأمون از عهده قیام دلیرانه او بر نیامد و مأمون نیز در آرزوی فرو نشاندن این نهضت بزرگ ملی ناموفق از جهان در گذشت .

نهضت پر شور بابك متجاوز از بیست سال در ایران ادامه داشت وی در راه احیاء استقلال ایران با مأمون و معتصم خلفای عباسی جنگید و جمع کثیری از سپاهیان عرب را از میان برد و سرداران نام‌آور تازیان را کشت در این بیست سال مأمون و معتصم برای برانداختن بابك چاره جوئی های بسیار کردند لشکرهای زیاد برای سرکوبی او فرستادند اما گذشته از نارضائی مردم که مایل نبودند بار دیگر استیلای عربان را تحمل کنند تنگی راهها و سختی سرماهای آن حدود همواره سرداران عرب را با ناکامی و شکست روبرو میکرد .



### جنگ خرم دینان در همدان

بعد از مرگ مأمون مهمترین مسئله‌ای که جانشین او معتصم را رنج میداد نفوذ و تسلط خرم دینان بود که در آن هنگام بر نواحی آذربایجان و شهرها و دهکده‌های مرکزی ایران استیلاء کامل یافته بودند .

معتصم بزرگترین سردار جنگی دولت عباسی اسحاق بن ابراهیم بن مصعب را با سپاهی گران به جنگ خرم دینان به همدان فرستاد خرم دینان در آن وقت شورش و قیام عجیبی در همدان و نواحی اطراف آنجا برپا کرده بودند ولی با اعزام این سپاه عظیم از طرف خلیفه غافل گیر شدند .

نوشته‌اند که اسحاق در این جنگ شصت هزار نفر از خرم دینان ایرانی را بقتل آورد (۱) وعده‌ای نیز به سرزمین روم گریختند و به ثوفیل امپراتور قسطنطنیه پناه بردند و اسحق بن ابراهیم با اتفاق گروه بسیاری از خرم دینان وزن و بچه آنان که اسیر شده بودند پیروزمندانه به بغداد وارد شد (جمادی الاولی سال ۲۱۹ هجری) اسحاق بخيال خود نهضت خرم دینان ایران را سرکوبی کرده است در صورتیکه آتش این نهضت از این تاریخ بی‌عند تیزتر شد و اندکی نگذشت که خبر قیامهای بی‌درپی آنان در نقاط مختلف ایران بخصوص در آذربایجان به بغداد رسید و معتصم از این وضع بی‌نهایت نگران و خشمگین گردید .

(اتمام)

## ورقی از تاریخ تصوف و عرفان

وامق یزدی در کتاب تذکره می‌کده درباره حیران یزدی چنین نوشته :

### حیران یزدی

حیران میرزا محمدعلی مدرس در حال تحریر که ۱۲۵۵ هجری است امامت مسجد جامع کبیر و تدریس مدرسه جدیده اشرفیه که از مبانی خیر نواب والا است به انضمام آن امر خطیر مفوض به آن جناب است به استعداد ذاتی باندک زمانی سر آمد فضلالی عصر خویش آمده حاوی مراتب فروع و اصول با آنکه اکثر اوقات را مصروف علم و عمل میدارد گاه گاهی نیز همت بر انشاء نظم و نثر می‌گمارد و خطوط ثلاثه اعنی نسخ و شکسته و رفاع را نیز نیکو مینگارد و در این فنون نیز یگانه دوران ، از صنوف شعر بغزل سرائی و گفتن رباعی که حقیقت شعر و شاعری است مشعوف حقیر به نسبت عمه زادگی آن جناب سرافراز فی الحقیقه نسبت شعر و شاعری به آن جناب از ادب دور و الان اندیشه این پیش از نظر همتش بکلی مهجور است چه در بار شریعتمدارش مرجع خاص و عام و علی‌الدوام بقطع دعاوی و ثبت فتاوی و طی مرافعات قیام ولکن چون تذکار آن سلسله شعرای بلاغت شاعر را موجب مزید اعتبار و افتخار بود از افکار ایشان چند فرد و رباعی زینت این اوراق آمد :

گرچه ویرانی هر مملکت از بیداد است

کشور عشق ز بیداد بتان آباد است

در هر چمن که مرغ دلم آشیانه ساخت

چرخش بیاد داد و خزان را بهانه ساخت

## رباعی

دیدى که به صحن باغ چون غنچه گشود  
صد چاک شدش پیرهن خون آلود  
از خانه خود بدر نمى باید رفت  
مغرور برنگ و بسو نمى باید بود

## آقا سید علیرضا

آقا سید ریحان الله مدرسی یزدی در کتاب آینه دانشوران چنین گویند :  
دودمان مدرسی یزدی خانواده‌ای از ساداتند که در یزد موسومند به مدرسین  
بیشتر از علماء و دانشمندان آن مرز و بوم بشمار بوده‌اند از جمله میرزا محمد علی  
مدرس است که در روزگار فتحعلی شاه قاجار زیست می کرده و علاوه بر مراتب علمی  
شخصی ادیب و ظریف بوده چنانکه شنیدم وقتی به امامت مسجد جامع منصوب بوده  
و خلق کثیری بدو اقتدا می کردند بعضی که به مقام وی رشک میبردند جوانی را که  
در شهر به فسق و وجاهت صورت معروف بود برانگیختند و هنگام نماز درحالی که  
مردم همه در مسجد جامع بودند برابر صفها ایستاده فریاد برآورد ای مؤمنین این  
شخص را که شما پیشوای خود قرارش داده‌اید وقتی در مدرسه مصلی مرا بخلوت دعوت  
کرد منتها من از دست او فرار کردم مدرس فوراً روی بجانب خلق کرده فرمود این  
جوان همه را درست میگوید جز جمله آخری را یعنی اینکه می گوید فرار کردم  
دروغ است !

وقتی بخواهش یکی از شاهزادگان به تصنیف کتابی پرداخت پس از اتمام  
شاهزاده گفت اگر اشتباهی رفته باشد چه باید کرد ؟!

فرمود آن وقت معلوم میشود که من انسانم و این بزرگوار را نظم و نثر فراوان  
بوده ولی در نتیجه بی‌علاقگی و تنزل فاحشی که در اعقاب فعلیش رخ داده همه آن

آثار ذقیقت برطاق نسیان گذاشته شده و یا کسانی از اغیار پاره از آنها را سرقت نموده‌اند و یا نسیاناً نسبت بدیگری داده و علت دیگر برای پریشان شدن اشعار او این بوده که در آن عصر سه نفر شاعر حیران تخلص معاصر بوده‌اند که یکی از ایشان مدرس معرفی می‌شده در يك عصر آنهم در يك شهر سه نفر شاعر به تخلص واحد خود را بشناسانند مزید بر علت شده مجموع علل و اسباب مذکوره سبب شده که يك نفر دانشمند که نامش مزید اعتبار تذکره شعرا است این گونه مشتبه و یا نسیاناً منسیا بماند شگفت اینکه بعد از این بزرگواران نیز که بعضی دیگر این تخلص را برای خود اختیار کرده و ادامه‌اش داده‌اند ظاهراً یکدسته آثار علمیش هم در نزد فرزندانش هست از آشکار ساختن آن خود داری می‌کنند تألیفات مدرس یزدی نیز فراوان بود مانند :

- ۱- حاشیه بر قوانین الاصول .
  - ۲- ترجمه اعتقادات ابن بابویه .
  - ۳- رساله در عدم امکان اشرف .
  - ۴- حواشی بر شوارق در علم کلام .
  - ۵- حواشی بر تفسیر صافی . این رساله بعضی از عبارات ملامحسن فیض کاشانی را از جنبه کلامی ، عرفانی ، ذوقی روشن تر نموده است (۱) .
  - ۶- رساله در شرح احوال و آثار امام محمد باقر .
  - ۷- رساله در کلیات علوم .
  - ۸- مجموعه خطبه‌های روز جمعه « در مدت شش ماه در مسجد ایراد کردند ) نوشته‌اند که این روحانی وارسته در آخرین نفس باین شعر مترنم بود تا جان بجان
- 
- ۱- طبقات المفسرین تألیف مرتضی مدرس چهاردهی .

آفرین تسلیم کرد .

پروانه شمع شب فروزم      شب گشت و بسر رسید روزم

جنازه اش را به نجف اشرف بردند و در وادی السلام بخاکش سپردند و این  
اشعار بر سنگ آرامگاه مدرس یزدی ، حیران ثبت است ، گویا از خود اوست .

فلك جام و جهان ساقی اجل می

خلایق باده نوش مجلس وی

رهائی نیست اصلا هیچکس را

از این جام و از این ساقی از این می

در روزگار تحصیلی در نجف اشرف نگارنده این سطور بر سر خاک آن روحانی

وارسته گامی شتافت و از روان تابناکش همت میخواست .

#### در نصیحت

هر فرقه‌ای ادعای هستی کنند و درویشان دم از نیستی زنند .  
فسادها از طمع است چون طمع کنی تخم فساد در ارض حواس ریشه گیرد  
و آدمی مفسد فی الارض گردد .

(صفی علیشاه)

## (شاهنامه فردوسی بزبان ارمنی)

امروز معرفی آثار برجسته گویندگان و سخنسرایان نامی از اهم مساعی فرهنگی و هنری ملل مرقی و پیشرفته جهان پهناور بشمار میرود .  
 آرامنه نیز مانند سایر ملل بدنبال کوششهای فرهنگی ، ادبی ، علمی و هنری خویش پیوسته سعی کرده اند که شاهکارهای جاویدان گویندگان نامدار جهان را ترجمه و در دسترس صاحب نظران و روشندان باذوق و تشنگان علم و ادب قرار دهند .  
 در این میان خودپیدا است که بیشتر آن آثار منظور نظر مترجمین زبردست خواهد بود که آنها نه تنها وابسته بان ملت بلکه متعلق بتمام ملتها و جوامع ادب دوست و فرهنگ پرور باشد .

از جمله شاهکارهای ادبی گرانقدر و ارزنده ای که در ردیف آثار برجسته ادبیات جهان قرار دارد شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی است که بزرگترین و عالیترین اثر حماسی ایران و حاوی تاریخ اساطیری و واقعی سلجشوران و رزمندگان دلاور ایران باستان و مشرق زمین تا صدر اسلام است .

با توجه بسابقه دوستی و مودت دیرین و همجواری و همسایگی آرامنه با ایرانیان و ارتباط فرهنگی و هنری که همواره میان این دو ملت از دیر زمان برقرار بوده است و همچنین همریشگی زبان فارسی و ارمنی و بویژه زبان قدیم ارمنی (گرا بار) Grabar و نیز تاثیرات متقابلی که ادبیات این دو درهم داشته است شایسته آنست که آثار بیشماری از ادبیات فارسی بارمنی و ارمنی بقارسی ترجمه گردد .

همچنانکه تاکنون چندین بار قطعات مختلفی از شاهنامه بزبان ارمنی ترجمه

و منتشر گردیده است .

در سال ۱۸۹۳ برای نخستین بار « ساموئل گلزادیان » داستان رستم و سهراب را بزبان ارمنی برگرداند و سپس قطعه ضحاک - ازدها را ترجمه و بچاپ رساند .

در سال ۱۹۰۹ « تیریاکیان » Tiriakian محقق و زبان شناس شهیر ارمنی در نیویورک داستان اروشیر با بکان را از منابع مختلف فارسی ترجمه و منتشر ساخت .  
در سال ۱۹۲۴ « آساطور » نامی در مجله « نورک » داستان دلکش بیژن و منیژه را از شاهنامه بزبان ارمنی برگرداند و انتشار داد .

در سال ۱۹۳۴ بمناسبت هزارمین سالگرد تولد فردوسی مترجمین عالی مقام ارمنی بر آن شدند که هر کدام قطعاتی چند از شاهنامه را ترجمه و به کنگره جشنهای هزاره فردوسی ارائه دهند و « آساطور » ناهبرده هم همچون دیگران بهمین مناسبت بود که در این زمان داستان رستم و سهراب را ترجمه کرد و ارائه داد .

و نیز پرفسور روبن آبراهامیان<sup>۱</sup> که مدتها در ایران بسر برده و دارای تألیفات متعددی در زمینه ادبیات دولت ایران و ارمنی بزبان ارمنی است قطعه کوتاه بهرام گوروآزاده را ترجمه و منتشر کرده است .

دیگر از هوسپ میرزا یانس از ارمنه ایران نشین و نماینده ارمنه ایران در مجلس شورای ملی دوره ۱ و ۲ و ۳ میتوان نام برد که قطعاتی چند از شاهنامه داستان رستم و اسفندیار و داستان رستم و سهراب و داستان رستم و اشکبوس را ترجمه و در سال

---

\* - پرفسور روبن آبراهامیان بغیر از ترجمه بهرام گوروآزاده و ترجمه ترانههای باباطاهر در زمینه تحقیق و فرهنگ نویسی نیز خدمات ارزنده ای بملت ارمنی کرده است که ما برای امتناع از اطاله کلام تنها از فرهنگ پنج زبانی او نام میبریم که در حقیقت فرهنگ محققانه ایست بر مبنای زبان پهلوی که در آن بمقابله و شناختن و شناساندن هم ریشگی و شباهتهای السنه فارسی - ارمنی - روسی - انگلیسی پرداخته است .

۱۹۳۴ در تهران منتشر کرده است .

دارووتری مترجم دیگری نیز منتخباتی چند از شاهنامه را با رمنی برگردانده است .

در سالهای اخیر در ارمنستان در این خصوص فعالیت‌های فراوانی انجام یافته . در سال ۱۹۶۲ «سیر که اماریان» Omarian داستان سیاوش را که در آن فردوسی از پیکار رزمندگان و دلاوران ایران و ارمنی علیه قوم توران سخن میگوید ترجمه و بطبع رساند .

در سال ۱۹۶۴ همین مترجم قصه زال و رودابه و مقدمه شاهنامه را بزبان ارمنی منتشر ساخت .

در حال حاضر نیز توسط همو مجموعه کامل داستان رستم و سهراب در دست چاپ میباشد . این کتاب مشتمل بر مقدمه جامعی از زندگی شاعر بلند پایه ایران و مراتب هیهن دوستی و بلند طبعی اوست در آن مقدمه همچنین بدو قطعه شعر شکوه فردوسی از پیری و مرثیه اودر مرگ فرزندش اشاره شده و همچنین از داستان «شاه مات» نیز ذکر می‌گردد . میان آمده است کتاب مزبور توسط «کاسپاریان» نقاش و هنرمند معروف با تصاویر زیبا و دلنشینی که در برانگیختن رغبت و حس کنجکاو خواننده مسلماً تأثیر خواهد داشت تزئین یافته است .

در خاتمه ناگزیر باین اشاره‌ایم که در این مقاله صرفاً از مترجمین ارمنی زبان شاهنامه نام برده شد و هیچ قصد آن نبود که نقدی و تحقیقی در زمینه این ترجمه‌ها انجام گیرد اگرچه برآستی این یکی از آرزوهای نگارنده این سطور است زیرا فردوسی بزرگ در شاهنامه نامی خویش از رزمندگان و ناموران بلند آوازه ارمنی با بزرگداشت خاصی یاد کرده است .



## اثر : بنجامین جاوت

ترجمه : محمد وحید دستگردی

## هرگ سقراط

خورشید تازه غروب کرده بود . چون سقراط از استحمام فارغ شد از حمام بدرآمد و طبق عادت معهود با ما مباحثه آغاز کرد ، لکن این گفتگو چندان بدرازا نکشید . لحظه‌ای بعد زندان بان وارد شد و در کنار سقراط ایستاد و چنین آغاز سخن کرد « ای سقراط ، شما شریفترین و عالی‌مقدارترین مردمی هستید که تا کنون بدین مکان قدم نهاده‌اند ، بنابراین نیک میدانم که مانند سایر محکومان بر من خشم نخواهید گرفت چون آنان تصور میکردند که عامل هرگ ایشان من هستم اما شما میدانید که من تنها مجری اوامر حکام هستم و هر نوع سرزنشی را در حق ایشان روا باید داشت نه در مورد من ، زندان بان در اینجا بسخنان خود پایان داد و در حالیکه قطرات اشک از چشمان او بر گونه‌هایش فرو می‌غلطید از اطاق خارج شد .

سقراط بر او نظر انداخت و گفت « من از محبت‌های شما تشکر می‌کنم و آنچه را امر فرمائی اطاعت خواهم نمود » آنگاه بسوی ما نگر بست و بسخن خود چنین ادامه داد « او مردیست در نهایت اعتدال و غایت خوشروئی ، در طول مدتی که در این مکان بوده‌ام در تکریم من بسی کوشیده و از هیچگونه محبت دریغ نکرده و گاه و بیگاه بدیدار من آمده است و اکنون نیز که زمان وداع فرا رسیده این چنین بر هرگ من تلهف و تأسف می‌خورد . » گریتمو ، ما باید بآنچه او میکوید عمل کنیم ، پس جام زهر را بمن ده تا بیک جرعه آنرا بنوشم و جان را از قفس تن نجات بخشم .

گریتمو گفت خورشید هنوز بر قلل کوه تابان است و من بسی محکومان را

می‌شناسم که زهر را در لحظهٔ واپسین نوشیده و تا آخرین لحظه از مصاحبت دوستان تمتع بر گرفته‌اند ، بنابراین شما نیز شتاب نکنید چون هنوز وقت باقیست .

سقراط در جواب کریتو چنین گفت « کسانیکه در نوشیدن زهر تامل می‌ورزند تصور می‌کنند که تأخیر در اجرای حکم آنان را از چنگال مرگ رها تواند کرد و به این وهم دل شادمان میدارند اما من میدانم که تقدیر تغییرناکردنی است و تبدیل سرنوشت بر کسی میسر نیست بنا براین از تو انتظار دارم بآنچه می‌گویم رفتار کنی و در تغییر تصمیم من تعصب نشان مدهی .»

آنگاه کریتو به پیشخدمت که در کنار او ایستاده بود اشاره کرد که بتمهید مقدمات امر پردازد . پس از چند لحظه‌ای زندان بان با جام زهر که در دستش بود وارد شد . سقراط باو چنین گفت :

« من اکنون شما را در عداد دوستان شفیق خویش میدانم و چون در این امور تجربهٔ وافی دارید لاجرم از شما می‌خواهم در چگونگی انجام حکم مرا کمک کنید ، زندان بان در جواب گفت « شما باید در طول اطاق قدم بزنید و چون نیروی پای شما سستی گرفت و قدرت حرکت سلب شد بر تخت خویش استراحت کنید و در اینحالت زهر اثر خود را خواهد بخشید ، آنگاه جام زهر را بدست سقراط داد . سقراط در نهایت خونسردی و بی‌آنکه در خود کمترین وحشتی احساس کند جام را از او گرفت و گفت « آیا شما موافقید مقداری از محتوی این جام را جهت خشنودی خدایان به خاک افشانم ، آن مرد گفت « این مقدار تنها برای شما تهیه شده است و اگر قطره‌ای از آن کم شود تأثیر سریع نخواهد داشت ، سقراط سخن او را تصدیق کرد و گفت « من تنها می‌خواهم از خدایان تقاضا کنم مرا در این سفر که از این دارفانی بآن جهان باقی در پیش است یاری کنند و از دریای رحمت خود سیراب .» سپس جام را پدهان

خویش برد و با شور و شغف زهر را بلا تأمل سر کشید .

تا این زمان ما بر هیجان‌ناک درونی خویش تسلط داشتیم اما چون دیدیم که اوزهر را تا آخرین قطره نوشید دیگر نتوانستیم خویش را در کنترل خویش نگه داریم . همه میگریستند و من نیز صورت خویش را پنهان کردم و بتلخی شروع بگریستن کردم . چون میدانستم که مرگ استاد ما را در اندوه فراق و تلهف برضیاع صحبت و هجران آن چهره متبسم فرو خواهد برد . کریتو که دقیقه ای از جزع و گریه آرام نداشت از کنار بستر استاد بپاخواست و من نیز باو تاسی کردم . اما در همان لحظه اپولو دورس که در تمام زمان بتلخی میگریست فریادی چنان بلند کشید که همه را برعب و وحشت انداخت . در این میان سقراط آرامش خود را حفظ کرده بود و با مشاهده این صحنه گفت « این قیل و قال از بهر چیست ، من زنان را از اطاق خویش بیرون راندم بدلیل آنکه مبادا با جزع و فزع خویش سکون مرا برهم زنند . پس آرام گیرید و در تحمل مصائب بردبار و صبور باشید . » این گفتار ما را از رفتار خویش شرمگین ساخت و بناچار از گریستن باز ایستادیم .

سقراط همچنان بقدم زدن در اطاق ادامه داد و هنگامیکه حالت ضعف بر او مستولی شد بر تخت خویش آرمید . زندان بان پیوسته مراقب احوال او بود و پس از اندک زمانی پای او را بسختی فشرد اما سقراط دردی احساس نکرد و اعضاء پیکر او بسردی میگرانید . زندان بان گفت رسیدن زهر بقلب موجب انقطاع رشته اتصال جان و تن خواهد شد .

در این هنگام سقراط دستمالی را که با آن صورت خویش را پوشانده بود باز کرد و بعنوان آخرین گفتار خطاب به کریتو چنین گفت « من خروسی به آسلیپوس مدیونم و از شما میخواهم که دین مرا باو مسترد دارید . »

گریه تو گفت . دستور شما را اطاعت خواهم نمود و اگر وصیت دیگری دارید باز نمائید تا در انجام آن اقدام کنیم . « اما دیگر جوابی باز نیامد چون مرگ استاد را در ربهوده بود . زبان سخن آفرین سقراط در کام خموشی فرورفته و چشمها بنقطه‌ای از اضلاع اطاق دوخته شده بود .

این بود خاطره‌ای از مرگ استاد و آخرین ساعات و دقائق عمر پر حاصل و گرانقدر او . مردی که بحق باید گفت عاقلترین و عادلترین و بهترین حکما بوده است .

#### اندرز

آب ارچه همه زلال خیزد  
 از خوردن پر مالال خیزد  
 لاف از سخن چو در توان زد  
 آن خشت بود که پر توان زد  
 در شعر میبچ و در فن او  
 چون اکذب اوست احسن او  
 ز این فن مطلب بلند نامی  
 چون ختم شده است بر نظامی  
 (نظامی)

## انجمن ادبی حکیم نظامی

یادسا تو یسرکانی

غزل

يك بوسه من از آن لب گلرنگ گرفتم  
 زان تنگ دهان داد دل تنگ گرفتم  
 چنگی بدل من نزد ایام ، جز آن شب  
 کان زلف دل آویز تو در چنگ گرفتم  
 گویند که جز تنگ نباشد ثمر عشق  
 این طرفه که من نام از این تنگ گرفتم  
 حق گوئی و ناحق شنوی در همه عمر  
 درسی است که از مرغ شباهنک گرفتم  
 روشندلیم بود ولسی تیرگی بخت  
 آن کرد که آئینه صفت زنگ گرفتم  
 نقش همه صورت طلبان نقش بر آب است  
 این پند من از مانی و ارژنگ گرفتم  
 بشکست دلم ، گر دل سنگش کنه از ماست  
 من شیشه چرا در جلو سنگ گرفتم



## معاصران

بانو ملك مختاری

شرری بود کز این سینه معزون میریخت

دوش در هجر تو از چشم ترم خون میریخت

اشک خونین ز بن هر مژه بیرون میریخت

کهر اشک که میریخت بدامان هر شب

در فراق رخت از دیده مفتون میریخت

ساقی دهر که خون جگرم ریخت بجام

این می ناب بیاد لب میگون میریخت

یاد باد آنکه بچشم تو نظر می کردم

عرق شرم از آن چهره گلگون میریخت

گشت آشوب قیامت ز قیامت برپا

زان همه ناز کز آن قامت موزون میریخت

کس نپرسید ز لیلی دلت از غم چونست

همه گویند که خون از دل مجنون میریخت

آتش عشق که در سدره سینا افروخت

شرری بود کز این سینه معزون میریخت

خوب شد خون جگر بست و حیده ره اشک

ورنه این سیل خروشان ز حد افزون میریخت

## دهخدای اعجاز ساروی

ملا محمد سعید دهخدای اعجاز مازندرانی از سرایندگان نامور سده یازدهم هجری است که دیوانش امروزه ما را در دست نیست وی از مردم بلده ساری است که بهندوستان رفته و در آن دیار رحل اقامت افکنده و با ناکامی در همانجا دیده از جهان برست .

چون مردی عارف پیشه و درویش مسلک بود از نزدیکی با سلاطین و امرای شعر دوست هند روی گردان بوده زهد و گوشه گیری را بر خدمت و مدیحه سرائی خداوندان زر و زور ترجیح میداد و تهذیب باطن و صفای معنوی را از وارستگان و شیفتگان حق و حقیقت با خلوص نیت و قدم اخلاص در وادی عشق و سرکشتگی می جست . سوزی در سخن دارد که شراره اش الهام بخش از مایه فطرت است . او بتمام معنی شاعری سوخته و حرمان کشیده و آزاده میباشد . گفتارش با همه تلخی لذت بخش کامها و سرور دلهاست . شمع است که میسوزد و اشک میریزد و جان میگدازد و با نور خویش پرده ظلمات را میدرد . خضریست که سرکشتگان را از وادی حیرت بزم منزل مقصود و محبوب راهنمائی میکند . آهنگش چون نوای هزارستان و نغمه آبخار رؤیا انگیز و فرح بخش است . چون گل نورسته عطریز چمن و همنشین خارمغیلاست . وقتی لب بشکوه میکشاید مافی الضمیر خود را چنین آشکار نموده و گوید :

نه بیدل بود در عالم نه دلبر	زمن بی دل تر و زو دلر با تر
سزا بودی مر اورا بر سرافسر	اگر سالار کشتی کس بگیتی

ستم خواهی بمن کرد ای بهشتی      بهشتی دیده‌ای هر گز ستمگر  
 هنگامی که بوصف مردمان زمانه میپردازد روحیه خلاق را که چه هستند و  
 چه میشوند و با که مانوس و مجالست داشتند مانند صورتگری چیره دست در آئینه  
 جهان اینطور جلوه میدهد و میگوید :

در ماتمت آن قوم که خون میبارند

مرگ تو حیات خویش می پندارند

غمناک از آنند که این دوزخیان

جاوید چگونه با تو صحبت دارند

چنان مجذوب بخویش است که حتی وصف معشوق را هم در عالم احلام و  
 آرزوها بزبان آورده و صفات ظاهری را در صفای باطنی دیده و قیافه و اندام و شمایل  
 او را مانند کسی که در خواب صورت فرشته‌ای بیند بیان میکند و زمزمه‌اش اینست :

دوش در خواب آمد آن کام دل و آرام جان

بارخ چون آفتاب و با لب شکر فشان

سنبل مشکین او بر یاسمن افتاده بود

بر مثال ازدها بالای کنج شایگان

کرده زلف عنبرینش ز اژدر موسی خیر

داده لعل روح بخشش ، از دم عیسی نشان

او چراغ انجمن دل سودائی خویش را در پرتو خاموشی مطلق روشن نگاه داشته  
 و میگوید :

خموشیم پر پرواز جوهر هوش است

چراغ انجمن دل زبان خاموش است



و یا در جای دیگر همین مضمون را چنین ایراد مینماید :

فغان مردم کامل عیار خاموشی است

رسد چو نامه بآخر سخن تمام شود

وی با نظر صائب خود خصایص دنیا داران را از طریق معرفت روحی چنین

توجیه مینماید :

نقره چون انگشتی گردید می چسبد بلبل

میشود در وقت پیری حرص دنیا بیشتر

با اینکه دام زندگی و آلودگیهای پلید حیات در هر قدم بچشم عارف واصل

و دیده گاه اهل نظر بهیچوجه پوشیده نیست او نه تنها خلائق و مردم عادی را فریب

خورده ظواهر می بیند بلکه سالکان را هم نیز اسیر چنین بند محنتی می بیند و تأسف

خویش را در این باره چنین ابراز میدارد :

خوش میروند جانب صیاد کوئیا

یک مرغ دام دیده در این مرغزار نیست

او با همه مراعات جوانب احتیاط و پرهیزکاری باز هم جوهر نفس خود را

منزه ندانسته و از بیم مکافات متوحش و پریشان خاطر بوده و امید مغفرت دارد ،

یا للعجب این طرز تفکر یک نوع وسواس است و یا حد اعلی تزکیه نفس ، بشنوید

چه میگوید :

دوزخ تلافی گنه من نمی کند      ترسم نیاورند برویم گناه را

اعجاز در خلق مضامین بکر و تازه چنان مهارت و استادی از خود بروز میدهد

که شاعر نازک خیالی مانند ( میرزا محمد علی صائب تبریزی ) را هم تحت تأثیر

عواطف انسانی خویش قرار داده تا با همه دیرپسندی در حسن انتخاب اشعار معاصرانش

ایبائی نغز از رشحات اندیشه وی گلچین نموده و در سفینه خویش ثبت و از دستبرد حوادث مصون و هدیه صاحب‌دلان مینماید و بیت زیرین نمونه منتخب اوست از آثار اعجاز :

رم‌آهوز موج گل ، شود سیلی خور وحشت

بصحرا گر بهار جلوه ریزد کلمندار من

واله داغستانی در تذکره ریاض الشعراء برای نمودار ساختن طرز اندیشه اعجاز

این بیت را نقل مینماید :

اختلاط ناموافق سد راه سالک است

فلفل از پرواز تابع میشود کافور را

عبدالرحمن شاکر بن محمد روشن خان مؤلف گلستان مسرت با محمد رضابن

محمد جعفر صاحب سفینه مضامین الشعراء در انتخاب چنین بیتی برگزیده از اعجاز

هم عقیده هستند :

رسیدم غافل و جانرا ، فدای یار خود کردم

نکه تارفت بر تابد عنان ، من کار خود کردم

کوشه گیری این سراینده چنان غبار گمنامی بر او پوشانده که حتی تذکره -

نویسان هندی را هم در بیان مآثر احوالش دچار اشتباه ساخته چنانکه محمد مظفر

صاحب تذکره نفیس روز روشن چنان خطائی را در شرح زندگیش مرتکب شده و

این گوینده سده یازده هجری قمری را از اعظم دانشمندان عصر سلاجقه بحساب آورده

است . هر چند تاریخ دقیق تولد و رحلت و گور او تا کنون بدست نیامده و روشن

نگردیده ولی در سینه‌های مردم عارف‌جای‌داشته وزادگان طبعش بهترین معرف اوست .

## محمد باقر خلخالی

از نمونه‌های بارز این روش در ادبیات فارسی علاوه بر کلیله و دمنه ، هزار و یک شب و امثال آن ، مثنوی مولوی است که در آن « مطالب و مضامین يك قصه وحتى گاهی الفاظ و کلمات آن منبأ و منشأ تحقیقات حکمتی و بیان مطالب عرفانی دور و درازی می‌کرد که چه بسا از آیات ، احادیث ، اخبار ، کلمات قصار . ضرب‌المثلها و کنایات خلق کومک می‌گیرد ، بتدریج همان حکایت اصلی که گویی آبتن است جابجا حکایتها و تمثیلهای فرعی دیگری می‌زاید و چه بسا این داستانهای فرعی خود دارای شاخه‌های تحقیقی و عرفانی می‌گردد ، بسا درخت پرشاخه‌ای که تنه‌ی آن زیر انبوه شاخ و برگها پنهان است (از مقدمه‌ی جمالزاده : «بانک نای»).

سبک و شیوه‌ی محمد باقر خلخالی هم در سرودن مثنوی ثعلبیه چنین است . وی داستان متن را که داستان آبتن بدان نام می‌دهیم ، بهانه قرار میدهد و به باز نمودن افکار و اندیشه‌های خود می‌پردازد .

هر کلمه و اصطلاحی ممکن است او را به بحث مفصل و به بازگو کردن داستانها و حکایات متعددی وادارد و سر آخر مجبور کند که از خواننده بسبب طول کلام عذر بنخواهد و یا در میان انبوه حکایات ، تمثیلهای و گزارشها سردرگم شود .

در مثل همچنانکه جلال‌الدین محمد مرتب سخن خود را می‌برد و به مطالب دیگر می‌پردازد و باصطلاح به حاشیه می‌رود ، وی نیز جای - جای داستان و مطلبی یادش می‌آید و بجا و نابجا بگزارش آن می‌آغازد و باین بحث تازه ، بیشتر چنین وارد میشود :

مناسب دور یازیم بوئیر ده بیر نقل  
کی تا عبرت کؤتورسون صاحبی عقل (۱)

و یا :

مناسب دور بوئیر ده بیر حکایت  
کی ائیلوب موللا گول میرزا روایت (۲) ص ۷

و یا چنین :

یتمیشدی خاطریمه بیر حکایت  
خوشوم گلدی سنه ائیلوم روایت ص ۲۸  
و همچنانکه مولوی سخن را کش میداد و خواننده را آزرده میساخت و چون  
میدانست که از موضوع خارج شده است ، چنین پوزش میخواست و به اصل مطلب  
میپرداخت :

شد ز حد این ، باز گرد ای یار کرد

روستایی خواجه را بین خانه برد

و یا :

گفته ایم اینرا ولی بار دگر  
شد مکرر بهر تأکید نظر

یا اینکه :

بارها گفتیم اینرا ای حسن  
می نگردم از بیانش سیر من

و یا :

۱- در ترجمه‌ی فارسی :

مناسب شد در اینجا باز یک نقل

۲- در ترجمه‌ی فارسی :

مناسب شد در اینجا یک حکایت

کند چون ملا گل میرزا روایت

بس مثال و شرح خواهد این کلام

لیک ترسم نا نلفزد فهم عام

ویا مانند :

این سخن پایان ندارد ای اخی ... و غیره .

وی نیز تا آنجا که تواناست ، داستان و مطلب و تمثیل و گزارش میآورد ، و چون خسته شد بسر سخن باز میگذرد و بیشتر با کلمه‌ی « خلاصه ... » به سخن میآغازد :

خلاصه ، چو نکو روباه ی بد انجام

ثوزون چکدی کناره دوتدو آرام ... ص ۳۶

خلاصه ، چون ائشبتدی اول ستمگر

خروسون سؤزارین ، اولدو مکدر ... ص ۴۳

خلاصه ، ناغل ائدیپ بیله ارنلر

روایت گولشنیندن گول درنلر ... ص ۷۰

ویا :

غرض ، چونکو خروسی زار و محزون

تامام ائندی جاواین اول جیکر خون ... ص ۵۰

و وقتی که در می‌یابد اطناب کلامش موجب ملال شده است ، چنین به خود

هشدار میدهد :

أوزاندی سؤزکی قیلدی خلقی خسته ،

قلم دور مایشین گئت مطلب اوسته !

و چنانکه مولوی وقتی باین بیت میرسید :

ور بگفتی مه برآمد بنگرید      وربگفتی سبزشد آنشاخ بید  
 بلافاصله هشت بیت متوالی که هر دو مصراع آن با «ور بگفتی ...» آغاز میشود  
 میآورد ، و یا پس از بیت :

بر یکی فند است و بر دیگر چو زهر

بر یکی لطف است و بر دیگر چو قهر

بیست و شش بار « بر یکی ... بر دیگر ...» را تکرار میکند و يك مطلب را  
 چندین بار به مضامین مختلف میآورد ، وی نیز هر جا که دلش خواست ، چنین  
 تفتنی میکند .

مثلا پس از بیت :

بیریسینه میسر ناز و نعمت

بیرسی آج ، چکر یوزمین مذلت ،

هیجده بیت دیگر با تکرار همین مضمون و با مقید بودن باینکه لنگه های

آیات را با «بیریسینه ...» و «بیرسی ...» بیاغازد ، آورده است . برای نمونه :

بیرسی جیگریبیب یاغلی پیلوودان ،

بیرسی دویمایبیدر نان - ی جوودان

بیرسی نین یا غار دؤولت باشیندان ،

بیرسی کؤر مه ییب بیر پول یاشیندان

بیرسی باشه قویموش تاج - ی شاهی ،

بیرسی باش آچیق یوخدور کولاهی

بیری نوکر ، بیرسی خان اولوبدور ،

بیری تاین ، بیری سلطان اولو بدور

بیری بیر لشکری یالقیزجا قاتلار ،  
 بیرینه «پیخ!» دئییبسن، باغری چارنلارا!  
 بیری داییم چالار چنگک و چغانه ،  
 بیرسی نئی کیمی گلیمیش فغانه !  
 بیرنین آغزی کولمکدن بیغیشماز ،  
 بیرسی درد و محنتدن کؤز آچماز !  
 بیری اطلس تومان کئیمیش داماخلی ،  
 بیرنین بیر تومانی وار یاماخلی  
 بیرنین منزلی قصر الکرامه ،  
 بیری حسرت قالب بیرهیلی دامه ...  
 بیری دیلدارینی چکمیش قوجاقه  
 بیرسی اودلانیب نار-ی فراقه ... ❖

(\*) در متن ترجمه‌ی فارسی :

یکی پولی نبیند جز به باران	یکی را دولت آید همچو باران ،
یکی بر پای پیلان مور باشد	یکی با لشکری همزور باشد
همی آن دیگری گرید به آواز	یکی از خنده شد دائم دهن باز
دگر در زیر پل پر و صله جامه	یکی خوابید در قصر الکرامه
به دیگر و صله چون کوب سما را	یکی پوشد لباس شب نما را
یکی سوزد ز فرقت چون کبابی	یکی در بر بگیرد ماهتابی

(ناتمام)

## تاریخ مختصر ادیان بزرگ

کتاب بسیار سودمندی است که بقلم شیوای محقق دانشمند آقای دکتر منوچهر خدایار محبی از زبان فرانسه که مؤلف آن جامعه شناس و مورخ شهیر فرانسوی فلیسین شاله است ترجمه گردیده و با اضافات و ملحقات محققانه ای که بدان علاوه گردیده و آنرا بیشتر مورد استفاده قرار داده اخیراً از طرف انتشارات دانشگاه تهران چاپ و در دسترس علاقه مندان و دانش پژوهان گذارده شده است .

آگاهی بر عقاید و افکار مذهبی اقوام و ملل روز کاران پیشین از قبایل بدوی و موجودات و اشیاء پرستی گرفته تا مذاهب بزرگ و یکتا پرستی همواره علاقه مندان فراوان داشته و نویسندگان و محققان در این باره تحقیقاتی نموده و کتابهایی برشته تحریر در آورده اند .

کتاب تاریخ مختصر ادیان بزرگ جامع تمام این مطالعات و تحقیقات است که در هر موردی مطالب را با نکته سنجی ودقت تمام مورد تدقیق و تجسس قرار داده و با قلمی رسا و نثری بدون پیرایه مباحث مختلف را که ارتباط با اصل موضوع دارد برای استفاضه اهل فضل و دانش آماده ساخته است .

ما در ضمن سپاسگزاری از مترجم فاضل ارجمند آقای دکتر محبی که يك نسخه این کتاب را بکتابخانه ارمغان اهداء نموده اند موفقیت روزافزون معظم له را در خدمات علمی و فرهنگی همواره خواستار گردیده آرزو مندیم با نکارش و ترجمه آثار بیشتر علمی و ادبی اهل فضل و دانش را که سخت مفتون مطالعه این گونه مباحث مفید و سودآور میباشد مستفید و بهره مند سازند و به شیفتگان دور و نزدیک اینگونه آثار بدیع توصیه مینمائیم که از مطالعه آن غفلت ننمایند .



## فهرست مندرجات دوره سی و ششم

### شماره اول

صفحه	نگارنده	عنوان
۱	وحیدزاده - نسیم	(۱) سی و ششمین دوره
۴	امیری فیروز کوهی	(۲) توضیح
۵	عبدالرفیع - حقیقت (رفیع)	(۳) نهضت‌های ملی ایران
۱۱	استاد سخن - وحید دستگردی	(۴) گل و غنچه
۱۳	مرتضی - مدرسی چهاردهی	(۵) ورقی از تاریخ تصوف و عرفان
۱۹	محمد حسین - تسبیحی	(۶) شادروان عبدالعظیم قریب
۳۴	دکتر علی اصغر - حریری	(۷) در مرگ شادروان سعید نفیسی
۳۵	محمد صالح - ابراهیمی محمدی	(۸) تجزیه و تحلیل دوشعر از نظر علم و عرفان
۳۷	محمد - وحید دستگردی	(۹) برندگان جایزه نوبل
۳۹	محمد حسین - استخر	(۱۰) نکته‌ها
۴۲	دکتر هراند - قواسبیان	(۱۲) منظومه درود بر حیات
۴۵	لرکلانتری	(۱۲) از سخنان مهر با با
۴۶	پارسا ، رفیع ، شهاب ، بیضائی ، محمد وحید	(۱۳) انجمن حکیم نظامی
۵۰	عباس - خلیلی ، کی‌منش ، فریدون وحید	(۱۴) معاصران
۵۲	—	(۱۵) شرکت ملی نفت ایران

## شماره دوم

صفحه	نگارنده	عنوان
۵۷	سید محمد علی - جمال زاده	(۱) مقدمه
۷۲	استاد سخن - وحید دستگردی	(۲) غزل
۷۳	عبدالرفیع - حقیقت (رفیع)	(۳) نهضت‌های ملی ایران
۸۲	مرتضی - مدرسی چهاردهی	(۴) ورقی از تاریخ تصوف و عرفان
۸۷	خانباها - طباطبائی نائینی	(۵) از کجا آمده‌ایم و بکجا می‌رویم؟
۹۲	محمد - وحید دستگردی	(۶) برندگان جایزه نوبل
۹۵	کاظم - رجوی (ایزد)	(۷) انجمن ادبی حکیم نظامی
۱۰۴	دکتر هراند - قو کاسیان	(۸) منظومه درود بر حیات
۱۰۹	لر کلانتری	(۹) سخنان روح پرور
۱۱۰	محمد حسین - اسنخر	(۱۰) مؤتمر اسلامی

## شماره سوم

۱۱۳	سلطان‌حسین - تابنده گنابادی	(۱) در پیرامون کتاب سرچشمه تصوف در ایران
۱۲۱	خانباها - طباطبائی نائینی	(۲) از کجا آمده‌ایم و بکجا می‌رویم؟
۱۲۵	محمد حسین - اسنخر	(۳) نکته‌های حساسی از زندگانی سید جمال‌الدین اسدآبادی
۱۲۸	عبدالرفیع - حقیقت (رفیع)	(۴) نهضت‌های ملی ایران

صفحه	نگارنده	عنوان
۱۳۵	استاد سخن - وحید دستگردی	(۵) قطعه
۱۳۶	مرتضی - مدرسی چهاردهی	(۶) وفائی شوشتری
۱۴۱	دکتر هراند - قوکاسیان	(۷) منظومه درود بر حیات
۱۴۵	ابوالقاسم - حالت ، طاهری - شهاب	(۸) انجمن ادبی حکیم نظامی
۱۴۹	محمد - وحید	(۹) دگرگونی انواع و تکامل انسان
۱۵۳	خلیلی ، آزاده ، صفاری ، ثروت ، ساجدی ، فریدون وحید	(۱۰) معاصران
۱۵۸	م . اورنگ	(۱۱) فارسی و کردی
۱۶۲	یحیی - دیوسالار	(۱۲) آخرین تلاش سالارالدوله
۱۶۵	یاور همدانی	(۱۳) ریاض همدانی
۱۶۷	لر کلانتری	(۱۴) اندرزهای مشفقانه
۱۶۸	—	(۱۵) کتابخانه ارمنان

### شماره چهارم

۱۶۹	وحیدزاده - نسیم	(۱) تحقیقات ادبی و تاریخی !
۱۷۲	حسین - سعادت نوری	(۲) زبیده خانم امینه اقدس
۱۸۵	استاد سخن - وحید دستگردی	(۳) سعی و عمل
۱۸۶	خانبا - طباطبائی نائینی	(۴) مثنای بودن جهان
۱۸۹	عبدالرفیع - حقیقت (رفیع)	(۵) نهشتهای ملی ایران

صفحه	نگارنده	عنوان
۱۹۶	مرتضی - مدرسی چهاردهی	(۶) ورقی از تاریخ تصوف و عرفان
۲۰۱	محمد حسین - استخر	(۷) خلاصه‌ای از شرح حال سید جمال‌الدین اسدآبادی
۲۰۶	طاهری - شهاب	(۸) سریری ساروی
۲۱۰	دکتر هراند - قوکاسیان	(۹) منظومه درود بر حیات
۲۱۵	صحت سمنانی	(۱۰) رثائیه در فوت صالح علیشاه
۲۱۷	رضا - مرزبان	(۱۱) نامه وارده
۲۲۰	محمد - فروزان (ثروت)	(۱۲) معاصران
۲۲۱	عطاءالله - تدین	(۱۳) میرزا مهدی خدیو
۲۲۴	لرکلانتری	(۱۴) نمونه از سخنان مهربابا

### شماره پنجم و ششم

۲۲۵	سید محمد - محیط طباطبائی	(۱) سیر ترجمه در ایران
۲۳۸	عبدالرفیع - حقیقت (رفیع)	(۲) نهضت‌های ملی ایران
۲۴۵	استاد سخن - وحید دستگردی	(۳) دارالمجانین عالم
۲۵۰	خانبابا - طباطبائی نائینی	(۴) از کجا آمده‌ایم و بکجا می‌رویم
۲۵۴	مرتضی - مدرسی چهاردهی	(۵) ورقی از تاریخ تصوف و عرفان
۲۵۹	طاهری - شهاب	(۶) منصف ساروی
۲۶۲	دکتر هراند - قوکاسیان	(۷) آودیک ایساکیان

صفحه	نگارنده	عنوان
۲۷۱	حسین - محمدزاده صدیق	(۸) محمد باقر خلخالی
۲۷۸	محمد حسین - تسبیحی	(۹) سید
۲۸۴	ساغر ، پارسا توپسرکانی	(۱۰) انجمن ادبی حکیم نظامی
۲۸۷	ابراهیمی محمدی	(۱۱) سید عبدالله گیلانی زاده
۲۹۱	پرتو بیضائی	(۱۲) تاج آریامهر
۲۹۷	ترجمه - شکرالله بزرگزاد	(۱۳) مرد مقدس
۳۱۰	احمد ساجدی ، ترکمانی (آزاده)	(۱۴) معاصران
۳۱۲	مهربان خانی	(۱۵) بانویی نیکوکار
۳۱۴	لرکلانتری	(۱۶) از سخنان مهربابا
۳۱۵	صحت سمنانی	(۱۷) عالم جلیل
۳۲۰	محمد - وحید دستگردی	(۱۸) محافل باصطلاح عرفانی و ادبی

### شماره هفتم

۳۲۱	وحید زاده - نسیم	(۱) نخوت و خود بینی
۳۲۴	عبدالرفیع - حقیقت (رفیع)	(۲) نهضت‌های ملی ایران
۳۳۰	استادسختن - وحید دستگردی	(۳) دوشرخ حال
۳۳۶	حسین - سعادت نوری	(۴) حاج میرزا یحیی دولت آبادی
۳۴۶	طاهری - شهاب	(۵) پنهانی بابلی
۳۵۱	ترجمه - محمد وحید دستگردی	(۶) عقل و دین

صفحه	نگارنده	عنوان
۳۵۴	ترجمه - خانبا با - طباطبائی نائینی	(۷) جادوگری در ایران
۳۶۵	دکتر هراند - قوکاسیان	(۸) دکتر روبن سواک
۳۷۴	کاجم - رجوی (ایزد)	(۹) انجمن ادبی حکیم نظامی
۳۷۵	خدابخش - لرکلانتری	(۱۰) مطالب وارده
۳۷۶	—	(۱۲) کتابخانه ارمغان

## شماره هشتم

۳۷۷	وحید زاده - نسیم	(۱) کسب علم و دانش توأم با فضائل اخلاقی
۳۸۰	محمد حسین - استخر	(۲) هنوز بازار کتاب ...
۳۸۲	عبدالرفیع - حقیقت (رفیع)	(۳) نهضت‌های ملی ایران
۳۸۹	حسین - محمدزاده صدیق	(۴) محمد باقر خلخالی
۳۹۶	اسناد سخن - وحید دستگردی	(۵) حبل المتین
۴۰۱	خانبا با - طباطبائی نائینی	(۶) راز کامیابی
۴۰۴	ترجمه: دکتر هراند - قوکاسیان	(۷) مرد تشنه
۴۱۲	مرتضی - مدرسی چهاردهی	(۸) ورقی از تاریخ تصوف و عرفان
۴۱۴	ترجمه: محمد - وحید دستگردی	(۹) قبرستان شاعران و نویسندگان
۴۱۶	طاهری - شهاب	(۱۰) میرزا محمود رئیس یابلی
۴۲۰	حسین - سعادت نوری	(۱۱) محمد علی مکرّم

صفحه	نگارنده	عنوان
۴۲۹	منوچهر - گلبدادی ، اسماعیل - معمايي	(۱۲) معاصران
۴۳۰	گردآوردہ : لرکلانتری	(۱۳) از سخنان مهر بابا
۴۳۱	ابراهیمی محمدی	(۱۴) درباره کتاب کرد شناسی

## شماره نهم

۴۳۳	وحید زاده - نسیم	(۱) دخالت‌های ناروا
۴۳۷	حسین - سعادت نوری	(۲) دورنمایی از اوضاع آشفته گذشته
۴۵۸	عبدالرفیع - حقیقت (رفیع)	(۳) نهضت‌های ملی ایران
۴۶۴	مجید - یکتائی	(۴) انجمن ادبی حکیم نظامی
۴۶۵	سید محمد - محیط طباطبائی	(۵) جدال مدعی با سعدی
۴۷۱	مرتضی - مدرسی چهاردهی	(۶) ورقی از تاریخ تصوف و عرفان
۴۷۳	دکتر هراند - قوکاسیان	(۷) هوانس هوانسیان
۴۸۰	طاهری - شهاب	(۸) مطیع ساروی
۴۸۳	گردآوردہ - خدا بخش	(۹) دوستدار خلق باشید
۴۸۴	حسین - عاطف ، مشفق ضرغام	(۱۰) معاصران
۴۸۶	حسین - محمدزاده صدیق	(۱۱) محمد باقر خلخالی

## شماره دهم

۴۸۹	سید محمد - محیط طباطبائی	(۱) جدال مدعی با سعدی
-----	--------------------------	-----------------------

صفحه	نگارنده	عنوان
۴۹۶	خانبا با - طباطبائی نائینی	(۲) سیری در عوالم ناپیدا
۵۰۱	استاد سخن - وحید دستگردی	(۳) دو قطعه شیوا
۵۰۲	محمد حسین - استخر	(۴) چند حادثه تاریخی
۵۰۷	عبدالرفیع - حقیقت (رفیع)	(۵) نهضت‌های ملی ایران
۵۱۴	مرتضی - مدرسی چهاردهی	(۶) ورقی از تاریخ تصوف و عرفان
۵۱۸	دکتر هراند - قوکیان	(۷) شاهنامه فردوسی بزبان ارمنی
۵۲۱	ترجمه - محمد وحید دستگردی	(۸) مرگ سقراط
۵۲۵	عبدالرحمن - پارسا تویسرکانی	(۹) انجمن ادبی حکیم نظامی
۵۲۶	بانو ملک مختاری	(۱۰) معاصران
۵۲۷	طاهری - شهاب	(۱۱) دهخدای اعجاز ساروی
۵۳۱	حسین - محمدزاده صدیق	(۱۲) محمدباقر خلیلی
۵۳۶	—	(۱۳) کتابخانه ارمنان
۵۳۷	—	(۱۴) فهرست دوره سی و ششم